

## مردم‌شناسی در چه وضعیتی است؟

### آندره، لوروا-گوران

چند سالی است که به حکم سنت، مردم‌شناسان نیز همانند سایر متخصصان علوم اجتماعی، در صددند تا قلمرو، محدوده و جوهر مردم‌شناسی را معین کنند. این مسئله گویای دو نیاز، با اهمیتی متفاوت است: نخست اینکه، برای جهان خارج - که به نظر می‌رسد گراندها و حواشی نظام علمی ما را تشخیص نداده است - به تشریح آنچه که مردم‌شناسی است بپردازیم و نیز در برابر متخصصان به این اقدام مبادرت ورزیم که محدوده مردم‌شناسی را که به آن «مردم‌شناسی کنترل شده» می‌گویند و از نظر طبقه‌بندی متمایز از جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی اجتماعی، جغرافیای انسانی و تاریخ بدون رویداد است، مشخص کنیم.

ارزش کوششهایی که در این جهت صورت گرفته، و تذکر آن لازم به نظر می‌رسد، و نیز صفات نیمه قاطع آنها همه اشتیاق مرا برای توصیف مردم‌شناسی از بین برده است؛ رشته‌ای که بنا اینهمه موجودیتی را به وضوح حس می‌کنم و متقاعد شده‌ام که همه کوشش‌ها را وقت آن کنم. علت اینکه گراندها و حواشی مردم‌شناسی، و به ویژه مردم‌شناسی فرانسه، فاقد صراحت بسیار واقعی است، به تاریخ و در عین حال به چگونگی تشکیل و ترکیب آن ارتباط می‌یابد. به نظر می‌رسد که سرنوشت مردم‌شناسی چنین بوده است که ساختار درونی واقعه انسانی را به وسیله

اسلوبهای گوناگون، که وابسته و مجاور یکدیگرند، آزاد و رها سازد. مردم‌شناسی به وسیله جامعه‌شناسان، عالمان تشریح، ماقبل تاریخ‌شناسان، زبان‌شناسان ساخته و پرداخته شده است، اما مردم‌شناسی نه کاملاً جامعه‌شناسی، نه کاملاً انسان‌شناسی و نه کاملاً ماقبل تاریخ‌شناسی است؛ در بین دو یا چند رشته از علوم انسانی می‌توان گفت که مردم‌شناسی از یک وضعیت متعادل برخوردار بوده و برای هر مردم‌شناس در حکم چیزی انحصاری و موقتی است. چنین وضعیتی صفت متحرک و خصالت فردی تعاریفی را بیان می‌کند که می‌توان برای انسانی‌ترین علوم انسانی قایل شد، و نیز نشانگر آن است که چرا مردم‌شناسان متناوباً خود را از هسته ایده‌آلی که مربوط به تخصص آنها در راه یک پژوهش است جدا می‌کنند؛ پژوهشی که یکی از رشته‌های علمی همگرا را به مطالعه واقعه‌های انسانی ملحق می‌کند. برعکس، مردم‌شناس گاه تمایل به تحکیم میدان تحقیق خود دارد و نیز گرایش به کاربرد نوعی «اومانیزم ابتدایی» دارد که از آن چیزی جز جنبه‌های کنجکاوانه و شگفت‌انگیز مستفاد نمی‌شود.

همان‌طور که بعداً خواهیم دید، کلمات حتی مفسر نوعی بازی است که در آن نمی‌توان

منحصراً به جستجوی واقعه‌ای از یک پراکنش dispersion و قدانی از انتخاب مؤثر

Choix efficace پرداخت. در تمام زبانهای مربوط به تمدن، واژگان انسان‌شناسی، مردم-

شناسی، مردم‌نگاری وجود دارند و برای مطالعه انسان به کار می‌روند، اما، در تمام زبانها،

آنگاه که نظری به تاریخ این سه واژه می‌افکنیم، مشاهده می‌کنیم که پذیرش آنها طوری است

که دائماً باهم برخورد داشته و یکدیگر را می‌پوشانند: و بیهوده آنکه بخواهیم (حتی در حال

حاضر و به زبان فرانسه) برای هریک از آنها معنی و مفهوم دقیقی قایل شویم: انسان‌شناسی

غالباً متضمن مطالعه جسمانی انسان و نژادهای اوست؛ مردم‌شناسی را اکثراً به مشابه ترکیبی

از علوم مربوط به انسان (مفهومی که مورد نظر ما در این مقاله است) و مردم‌نگاری را همانند

مجموعه‌ای از فنون توصیفی واقعه‌های فرهنگی می‌دانند، اما مثالهای مربوط به تعاریف در میان

پژوهشگران معاصر بیشمار بوده و نقطه حرکت و توزیع آنها نیز متفاوت است.

شاید بتوان گفت که واژه «مردم‌شناسی» سزاوار برتری چندی است، زیرا مبین حالتی از

واقعیت قومی و حقیقت گروه‌های انسانی در جوامع است. در واقع، یک واقعه انسانی که فردی

است، برای مردم‌شناسی قابل ادراک نیست: انسان در وضعیت نژادی، فنی، اجتماعی یا زبانی

در بین سایر انسانها موجود زنده‌یی است و اگر او را در شالوده این ارزش اساسی [زنده‌بودن]

دخالت ندهند، عجیب و نامفهوم خواهد بود.

### تحول و تکامل محتوای مردم‌شناسی

مردم‌شناسی بیش از یک علم، دارای پیچیدگی علمی است و سرگذشت محتوای فعلی آن،

بدون شک بهترین تعریف و توصیفی است که می‌توان برای آن قایل شد. این محتوی، تقریباً به‌طور هم‌ارز در کشورهای مختلف تحول و تکامل یافته است. اما تحول مردم‌شناسی فرانسه خطوط مستحکمی را از طریق شخصیت والای چندین بنیانگذار مکتبها یا نهادها تقدیم می‌کند. جستجو درباره طلایه‌داران این علم بیهوده است: سوره‌ریها قبلاً از آنها و نهادها صحبت داشته‌اند و حتی چیزی مانع از آن نیست که سزار را به عنوان متخصص ممتاز مردم‌نگاری اقوام گل Gaules به حساب آوریم. قرن هیجدهم مردم‌نگاران واقعی محترمی را به خود دیده است، اما این افراد همیشه کارشان توأم با عملکرد افراد دیگری نظیر جغرافی‌دان، عالم طبیعی، هیئت‌های مذهبی یا گاهی بازرگان بوده است. فلاسفه برای نخستین ترکیب *synthèse* خود درباره انسان از مصالح و لوازمی که سیاحان در اختیارشان می‌گذاشتند استفاده می‌کردند. تنها در فاصله سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۶۶ بود که وضعیت فعلی شروع به شکل‌گیری کرد: جامعه‌شناسی بین دستهای **اگوست کنت**، پیش از تاریخ بین دستهای **بوشه دوپرت** و انسان‌شناسی جسمانی بین دستهای **پروکا** زائیده شد، واژه «مردم‌نگاری» در ۱۸۳۵ و واژه «مردم‌شناسی» در ۱۸۷۸ وارد فرهنگنامه شدند و به این ترتیب پرونده مربوط به مرحله طلایه‌داران بلافصل این علوم بسته شد. در طول این مرحله، که همه کشورهای مربوط به فرهنگ اروپائی را در یک جنبش وسیع فلسفی و علمی به همراه دارد، دو جریان بزرگ ترسیم می‌شود: جامعه‌شناسان یک شاخه فلسفی تشکیل می‌دهند و این شاخه توسط مردانی که ایده اکثر آنها اصلاح سیاسی و اجتماعی بوده است، متحول می‌شود. در آغاز قرن بیستم، متخصصان جامعه‌شناسی ابتدایی: **لوی-برول**، **وسارسل مسس**، بدون اینکه به‌طور کامل رابطه خود را از این جنبش قطع کنند، از آن جدا شدند. شاخه دوم مربوط به عالمان علوم طبیعی و پزشکان است که موجبات توسعه پیش از تاریخ، دیرینه‌شناسی و انسان‌شناسی جسمانی را فراهم آوردند. هر یک از پژوهشگران، در حالی که پیوستگیهای شخصی خود را از رشته‌ای به رشته‌ای دیگر برقرار می‌کرد به راه خود می‌رفت و در نهایت با پیشرفت و توسعه به پژوهشی توصیفی درباره ملتها به نام «مردم‌نگاری» می‌رسید که حاصل دو شاخه اصلی از مواد و مصالح لازم به صورت «تک‌نگاری» و «کلمکسیون موزه» (موزه‌نگاری) بود.

رویداد قطعی مردم‌شناسی فرانسه در سال ۱۹۲۸ اتفاق افتاده است، در این سال **پل-ریوه**، پزشک، انسان‌شناس و مدیر «موزه مردم‌نگاری تروکادرو» با **مارسل مسس**، جامعه‌شناس و استاد مدرسه مطالعات عالی در خلق انستیتوی مردم‌شناسی سرین شریک شدند. همه گرایشها تنها در یک جریان علمی مجتمع شدند و به نحوی در «موزه انسان» تجسم یافتند، به طوری که از سال ۱۹۳۷ قسمت اعظم فعالیت‌های مردم‌شناسی فرانسه در آنجا تجمع یافته است. همان‌طور که می‌دانیم، تعریف مردم‌شناسی از گستره تاریخی آن جدا نیست. به این

ترتیب، می بینیم که دلایل مربوط به آن از هستی دوگانه‌ای نشأت می‌گیرد یعنی از جامعه‌شناسی کلاسیک و از مردم‌شناسها؛ از پیش از تاریخ که روی سرزهای مشترک مردم نگاری و تاریخ طبیعی توسعه می‌یابد و از انسان‌شناسی که سهم در پزشکی است و به ویژه شامل همزیستی پژوهشگرانی است که متفاوت از یکدیگرند، ولی به سوی موضوع واحدی جهت یافته‌اند.

در این بیست سال اخیر، وضعیت مردم‌شناسی، بازهم گستره دیگری یافته است. در طی نزدیک به صدسال اندیشه‌ها و اشتغالات مردم شناختی به سوی اتمهای ابتدایی یا به سمت اشکال بازمانده از فرهنگهای قدیمی ملت‌های متمدن سوق یافته‌اند. در حالی که فرهنگهای بزرگ و مهم کنونی مشخص شده و مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند، بجاست که در جستجوی استقرار سرزهای دور دست بشریت، در زمان و در فضا باشیم و نیز در جستجوی آنکه انسان را در تمامیت خود ببینیم. کشف بزرگ جدید مربوط به میلیاردها انسان است که علم مردم‌شناسی آن را به فراموشی سپرده بود. این کشف به وسیله هموطنهای خود مردم‌شناس شروع شده است: امروزه جزئیات زندگی صدها تن از بوم‌زادان هندی را، بدون اینکه خود آنان را بشناسیم، می‌دانیم و نیز فرهنگ عامه برتون‌های Bretons فرانسه به خوبی رازهایی را در اختیار گذاشته است، بدون اینکه بدانیم اینان و نیز توده کارگران ناحیه پاریس از نظر مردم‌شناسی چه چیزی عرضه می‌کنند. بعد از این بیداری و هوشیاری است که مردم‌شناسی توانسته معنی و مفهوم واقعی خود را به دست آورد.

در اینجا، چهار راه جدیدی عرضه می‌شود. وقتی مردم‌شناس از ابتدایی به ساختارهای کنونی می‌رسد، در حقیقت از تنهایی و عزلت خود فاصله می‌گیرد و خود را در میان عالمان اقتصاد، جمعیت‌شناسان، جامعه‌شناسان به معنای وسیع، تاریخ دانان، جغرافی دانان می‌یابد، این وضعیت پیچیده نشأت گرفته از عملی است که باعث شده تا رشته‌های نامبرده به مدت یک قرن از سهم مردم شناختی بهره برده و نظرگاهی مقایسه‌ای به وجود می‌آورند. حتی به نظر می‌رسد که نوعی اختلال و آشفتگی به وجود آمده است، این اختلال آنگاه واقعیت می‌یابد که مفهوم عمیق مردم‌شناسی فراموش شود، زیرا مقصود آن پی بردن به جامعه، تغذیه، مذهب و جمجمه نیست، بلکه در یک حرکت آگاهانه، مردم‌شناسی حاصل آگاهیهای عمیق و ویژه‌ای از پژوهش برای شناخت کلی انسان است.

### وضعیت کنونی مردم‌شناسی

در کار تحقیق، مسئله انتخاب Choix، هرگز به این اندازه که در دوران ماست، غنی و بارور نبوده است و جای تعجب است اگر مردم‌شناسان ناگهان خود را در میان جامعه‌شناسان و عالمان اقتصاد مستحیل ببینند. با اینهمه، وضعیت مردم‌شناسان با آنچه که در بیست

سال پیش بوده‌اند، کاملاً متفاوت است، یعنی زمانی که می‌شد با فراست و فرهنگی کلی و بادانشی چند، نارساییها را از همه اشکال فعالیت یک گروه قومی زدود و به نشر یک «تک‌نگاری»، که به طرز شایسته‌ای در حول و حوش موضوع مورد مطالعه بوده است، پرداخت. با اینکه اینگونه کارها بسیار مفید باقی می‌مانند مع هذا، لطف و مطبوعیت خود را از دست داده‌اند، زیرا زیربنای علمی آنها نا کافی و ضعیف است: در هیچ یک از رشته‌های مردم‌شناسی، تنها با یک پژوهشگر نمی‌توان سنتز جامعی انجام داد. نقش مردم شناسی به این دلیل قطع نشده است که در انحصار سنتزی از علوم انسانی متفاوت باشد، بلکه نقشی است که دیگر مردم‌شناسی به تنهایی قادر به انجام اقتضای آن نیست.

طبیعی است که پژوهشهای مردم شناختی به‌طور گروهی صورت می‌گیرد و هر یک از پژوهشگران با ابزار علمی کافی ساختارهای اجتماعی، فنی، اقتصادی، مذهبی و انسان‌شناختی را وارد عمل می‌کند. چندین سال تجربه، نشانگر برخی از جنبه‌های این وضعیت جدید است. در مواردی چند، گروهها، در یک نیت مردم شناختی، از کارداناان متفاوت (نظیر اقتصاددان، پزشک، عالم کشاورزی، معمار شهرساز) به اضافه یک «مردم شناس» تشکیل شده‌اند. نتیجه کار همیشه این بوده است که از مردم شناس یک متخصص جزء جزء بسازند، یعنی او را غیر مؤثر جلوه داده و در عین حال وادارش کنند تا صفت ویژه کارش را از دست داده و به سمت جامعه‌شناسی یا اقتصاد متحول شود. چنین حوادثی گاه موجب شده است که نقش عمای مردم‌شناسی به منزله یک نقش فرعی، یا نه یک نقش زاید به حساب آید\*.

در اکثر موارد، مردم شناسی به مثابه شالوده فرهنگ در جنبه‌های متفاوت رفتار انسانی داخل شده است. البته در اینجا دخالت مردم‌شناسی بیشتر از آنکه جنبه کاربردی داشته باشد بمنزله عنصری از تکوین و شکل‌گیری است. تحت این زاویه، در حال حاضر، و با اینکه با عدم کفایت توسعه یافته، سرشار از نقش ویژه مؤثری است. نظام فعلی آموزش، هر سال (بین پاریسی، لیون و بردو) عبور صدتن از دانشجویان [این رشته] را تضمین می‌کند. آنان بعد از کسب شناخت از مناسبت‌های واقعی مسئله مورد طرح انسان و جوامع وی، به سوی متنوعترین شاخه‌ها؛ از فلسفه به پزشکی، از کشاورزی ماوراء بحار به روانشناسی اجتماعی سوق یافته و از هم جدا می‌شوند.

وضعیت کنونی مردم‌شناسی قابل مقایسه با تاریخ است، با این تفاوت که تاریخ دانان را به ندرت برای تشخیص فوری بیماریهای دولتی (حکومتی) دعوت می‌کنند و حال آنکه نادر نیست که از مردم‌شناس بخواهند تا آنچه را که باید انجام داد، تا یک جمعیت ماوراء بحار بتواند ثبات تسکین دهنده جوامع متعادل را بشناسد، در طی شش ماه تشریح کند. نتیجه شادی بخش این امر راندن مردم‌شناس به سمت توسعه روشهای تحقیق عمومی وی است.

تحول و تکامل، برای اینکه بتوان مفهوم یک رشته علمی را از قبل مشاهده کرد، بسیار کوتاه است. این امر به وسیله تعداد بسیار اندکی از پژوهشگران عرضه شده و همیشه نیز در هر کشوری چنین بوده است (در فرانسه تقریباً ۱۰ نفر در سال ۱۹۵۵)، اما به نظر می‌رسد که دو خط سیر به خوبی نشان داده شده است. نخستین خط سیر مربوط به توسعه لازم مردم‌شناسی به مثابه مواد و مصالح آموزشی است. جهت انتخاب شده به وسیله پژوهشهای ویژه هر چه باشد این مسئله ضرورت خواهد داشت که آموزش درباره انسان آموزشی ترکیبی است که تنها این فرصت را در اختیار متخصصان آینده قرار می‌دهد تا برای یکبار بشنوند که انسان فقط مجموعه ماهرانه‌ای از اسکلت و ماهیچه یا سازشی اختصاصی بین ارزشهای جامعه شناختی نیست. حفظ این پیوستگی به سادگی صورت پذیر است، زیرا فقط قایل به مراکز دانشگاهی و رساله‌ها و دستورالعملهای کلی است.

وضعیت مردم‌شناسی، به مثابه علم کاربرد اجتماعی، بسیار متفاوت است و لازم است که در این جهت توسعه یابد. البته مراد تشکیل دورگه‌های *hybrides* علمی نیست. بلکه منظور تجمع دسته‌هایی از متخصصان با فرهنگ مردم شناختی درباره مسایلی است که تنها از طریق مردم شناختی می‌توانند به هم نزدیک شوند، نظیر تشکیل گروههای قومی در خلال تحول و تکامل ارزشهای نژادی، زبانی، جغرافیایی، اقتصادی، فنی و اجتماعی. مخالفت با نتایج یک نژاد پرستی اجمالی، نشانگر یک رفتار سنتی و سودمند است. چه تفکیک واقعهای نژادی و واقعهای اجتماعی، از طرف دیگر به معنای صرف نظر کردن از الحاق اسماء به واحدهای نژادی است که شاهدهی بروفور خود در بخش فرهنگی معینی هستند. این یک عادت مکتسبه تدریجی است که جنبه معینی از نهادهای اجتماعی را، بدون اینکه پژوهش منظمی در زمینه فنی-اقتصادی آنها صورت گیرد، مورد بررسی قرار می‌دهد، در حالی که خود پژوهشگر در نظامی زندگی می‌کند که قشریندی رفتارهای اجتماعی آن، شغلی و اقتصادی است. برعکس، در قبال جستجو برای حل مسایل ملی‌گرایی، بدون بررسی شالوده‌های عمیق شخصیت قومی، افول کاملاً مستقری وجود دارد. در واقع به جای بی‌خبر ماندن در یک بخش مفروض، پاسخهای بخش همسایه به مدت پنجاه سال برای مسئله‌ای هم ارز، می‌تواند تاوانی از یک غنای مواد و مصالح موجود باشد که در بین شاخه‌های مختلف علوم انسانی پخش شده است.

چنین وضعیتی برای تمام علوم مشترک است، پژوهشهای ویژه به راههای طولانی و موازی هم، که در بین آنهاگاه دیدن خیابانهای وسیع به فراموشی سپرده می‌شود، رانده می‌شوند: نقش مردم‌شناسی، در قلمرو خود، جستجو برای یافتن این خیابانها و نیل به حفاظت آنهاست: در این معنی، مردم‌شناسی به گرایش نو از یک پژوهش علمی پاسخ می‌دهد.

## مفهوم مردم‌شناسی

پیش از تاریخ، دیرینه‌شناسی انسانی، انسان‌شناسی جسمانی، تکنولوژی مقایسه‌ای، جغرافیای انسانی، جامعه‌شناسی حقوقی یا مذهبی به‌تعماری در مدار مردم‌شناسی ثبت نمی‌شوند؛ همان‌طور که مردم‌شناسی نیز بیشتر از آن، در بین آنها به‌ثبت نمی‌رسد، مردم‌شناسی این رشته‌ها را در پژوهش مربوط به واقعه انسانی نام *Fait humain total* قطع می‌کند.

این مسئله مربوط به خبط مبتدیان مردم‌شناسی نیست، زیرا بانیان پژوهشهای مردم-شناختی خواهان تنظیم و ترتیب همه عناصر تابلوی انسانی، از جمله و ابزار نخستین تراشکار سنگ چخماق گرفته تا موسیقی آیینی اقوام پولینزی، بودند. آنان به وضوح مفروضات مسئله را درسی یابند و این مفروضات تغییر نیافته‌اند: به‌زبانی انسان به‌ناشناخته بودن خود ادامه می‌دهد و از این موجود ناشناخته، نسبتاً سواردی چند به‌خوبی شناخته شده است.

فوق-تخصص مرحله‌ای لازم از کلیه علوم و نیز، در نظام زیستی، تأکیدی بر کهنسالی غیر قابل اجتناب است: انسان‌شناسی جسمانی به زحمت خود را از خط دقیق و محدودی که به مدت صدسال درگیر آن بوده است جدا می‌کند، رشته‌های جامعه‌شناسی با تسلا درگذرند، حال آنکه نخستین دلایل پژوهش مردم‌شناختی معتبر باقی می‌مانند. با در نظر گرفتن بیوگرافی پژوهشگرانی که در یکی از شاخه‌های ویژه دید تازه‌ای به‌همراه آورده‌اند، تصدیق این مسئله بسیار مهم است که این پژوهشگران در آغاز حرکت خود از یک نگرش مردم‌شناختی برخوردار بوده‌اند و حتی اگر بعداً آن را از دست داده‌اند، مع‌هذا این دید، نخستین چفت و بست کارشان را در امر پژوهش تضمین کرده است.

آنچه در سرنوشت مردم‌شناسی است، جستجوی مرزهای این علم نیست، بلکه اجراء همه روشها و طرقی است که به‌عنوان عامل مؤثر در شناخت کامل انسان تجلی می‌کنند. که خواه مربوط به پهلوی هم‌گذاشتن بیست رشته متفاوت برای حصول تصویری حقیقی از توسعه بشری است یا جستجوی منظم خطوطی است که بین قلمروهای متفاوت فعالیت انسان برای کسب چشم‌اندازهای جدید وجود دارد.

ترجمه: اصغر عسکری خانقاه

## یادداشتها

\* این مقاله از کتاب «le fil du temps» نوشته پروفیسور «آندره ، لوروآ-گوران» انسان شناس فرانسوی ترجمه شده است:

Leroi-Gourhan, André: «le fil du temps», Éd. Fayard, 1983, PP. 51-58.

- ۱- مراد نویسنده از دنیا یا جهان خارج، همان قلمرو غیر فرانسوی مردم شناسی است. م.
- ۲- منظور «لوروآ-گوران» از «نظام علمی ما» همان نظام علمی مردم شناسی فرانسه است. م.
- ۳- تفسیر این کلام به این صورت است که گاه واژه‌ها می‌توانند در معنی مختلف و در لفظ همسان و همجنس باشند و این همان مسئله جناس در علم لغت است. م.
- ۴- «موزه انسان Musée de l'Homme» در میدان تروکادرو در پاریس واقع است که نام سابق آن «موزه مردم نگاری تروکادرو» بوده است. م.
- ۵- نظیر چنین سخنی سالها پیش، از زبان «پل مرسیه»، مردم شناس بزرگ فرانسوی و استاد دانشگاه رنه دکارت پاریس، در زمان حیاتش، به صورت زیر بیان شده است: «انسان شناسی گاه قاعد یک خدمتگزار بی نقش تنزل کرده است؛ و مدتها مانع از آن شده‌اند که خود نظام مستقل و آزادی داشته باشد؛ به این ترتیب انسان شناسی در «فرانسه» در سایه جامعه شناسی جا گرفته است» (به نقل از کتاب «مردم شناسی، روش، بینش، تجربه»، نوشته اصغر عسگری خانقاه، انتشارات نقره، زیر چاپ). م.